بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 39**

۰۱/ ۰۹/ ۸۸ در مقام بیان بودن

**مقدمات حکمت( ادامه بررسی مقدمه در مقام بیان بودن)**

سابقا گفتیم که در عموم دلالات، در مقام بیان بودن شرط است به این معنا که متکلم بخواهد مقصود خود را افهام کند. این امر در همه موارد دلالت مانند قضیه مهمله یا قضیه کلیه یا حتی در مواردی که حکم به اسم علم تعلق گرفته است، نیز مطرح است. این شرط عامی است که بدون آن اراده متکلم کشف نمی شود؛ مثلا کسی که می خواهد تمرین آواز کند و جمله ای را به کار می برد، قصد افهام معنای آن را ندارد و اساسا نزد او الفاظ با معنا و الفاظ مهمل تفاوتی ندارد؛ چون به اصوات کلمات التفات دارد نه به الفاظ از آن جهت که حاکی از معناست.

در مقام بیان بودن در بحث مطلق و مقید یعنی متکلم در مقام بیان حد و حدود مرادش باشد یا به تعبیر ما در مقام بیان کم و سور قضیه معقوله باشد نه این که بخواهد قضیه مهمله را تفهیم کند.

اما طریق اثباتی در مقام بیان بودن، برخی گفته اند در اینجا اصل در مقام بیان بودن است. در مورد مفاد این اصل، شهید صدر این گونه توضیح می دهند که مراد از این اصل ظاهر حال متکلم است که می خواهد تمام مرادش را بیان کند.

در اینجا این سوال مطرح است که فقها گاه در پاسخ به اخذ به اطلاق می گویند که این خبر از این جهت در مقام بیان نیست. گاهی هم تعبیر می کنند که معلوم نیست که متکلم در مقام بیان باشد. این دو مورد به خصوص مورد دوم، تعبیری است که با اصل ادعا شده در این بحث، ناسازگار است.

**کلام شهید صدر**

شهید صدر می فرمایند که این دو کلام مربوط به دو موضع است و ارتباطی به هم ندارند. ایشان برای توضیح پاسخ خود مثالی را مطرح می کنند؛ اگر گفته شود که کلوا مما افترسه الکلب. این امر، ارشادی است. در اینجا اول باید تعیین کرد که این امر ارشاد به چیست و بعد این اصل را جاری کرد که متکلم در مقام بیان حدود حکم مرشد الیه است. این قضیه هم می تواند ارشاد به این باشد که فریسه کلب، میته نیست و مذکی است و هم می تواند ارشاد به این باشد که فریسه کلب، طاهر است. هر کدام از این دو حکم را که استفاده کنیم، بعد از دلیل اطلاق گیری می کنیم و آن حکم خاص را در موارد کلب صید، حائط، ماشیه و ... جاری می کنیم و همین طور در انواع مختلف افتراس که به چه شکل صید خود را اصطیاد کرده است.

یا مثال دیگری که ما عرض می کنیم؛ در روایات ما وارد شده است که لا باس باکل الجبن. اینجا یک احتمال این است که این روایت ناظر به رفع حرمت اکل جبن باشد از این جهت که به قوت ذهنی آسیب می رساند. احتمال دیگر این است که به این جهت باشد که از انفحه (پنیرمایه) میته گرفته شده است. لاباس، معلوم نیست که ناظر به ترخیص از همه جهات باشد، وجه سوال، قیدی در کلام محسوب می شود و مثل این است که گفته شود که لا باس باکل الجبن من جهۀ انه کذا و کذا. اگر جهت سوال را کشف نکردیم، نمی توانیم اطلاق گیری کنیم.

تعیین درستی این پاسخ نیازمند به فحص در کلمات علماست که در چه مواردی در اخذ به اطلاق به جهت در مقام بیان نبودن یا عدم احراز در مقام بیان بودن، اشکال کرده اند.

**تبیین محل بحث**

اما اصل بحث باید دید آیا وجدانا اصل در مقام بیان بودن، صحیح است یا خیر. آیا ظاهر حال متکلم این است که می خواهد تمام مرادش را با این جمله افاده کند؟ آیا در مواردی که اصل تشریع حکم بیان می شود، خلاف ظاهری رخ داده است؟ به خصوص در کتاب عزیز و سنت نبوی در اوایل تشریع شریعت که در مقام بیان اصل تشریع بوده اند. در زمان امام صادق و امام کاظم علیهما السلام، ممکن است بگوییم اصل این است که در مقام بیان حدود حکم هم بوده اند. ولی آیا در اوائل تشریع هم رسم این بوده که همه قید و قیود را با یک کلام بیان کند؟ به نظر نمی رسد که چنین ظهور حالی وجود داشته باشد.

در اینجا به این نکته باید توجه داشت که تاخیر بیان از وقت حاجت در غیر حالت ضرورت عقلا قبیح است و چون عروض حالت ضرورت نادر است، اگر تا وقت حاجت، قیدی برای حکم ذکر نشد، ظاهر حال متکلم این است که حکم قیدی ندارد. این ظهور را نمی توان انکار کرد که البته قطعی هم نیست و احتمال طرو حالت ضرورت همچون تقید را نمی توان به کلی منتفی دانست.

ولی مدعای مطرح در بحث ما این است که ظاهر حال متکلم این است که همه قیود حکم را در شخص خطاب تشریع حکم، ذکر می کند، چنین ظهور حالی صحیح نیست. آری گاه وقت حاجت عملا با وقت خطاب یکی است؛ مثلا راوی سوالی را مطرح می کند که می خواهد عمل کند. اگر جواب قیودی داشته باشد و متکلم آنها را در همین خطاب نگوید، تا وقت عمل به سائل امکان دسترسی وجود ندارد.

در این گونه موارد ظاهر حال این است که متکلم تمام قیود حکم را در همان خطاب بیان می کند. ولی همیشه چنین نیست، بلکه ممکن است وقت حاجت از وقت خطاب متاخر باشد؛ به ویژه در آیات

قرآنی که چه بسا زمان اجرای حکم با زمان تبیین حکم، فاصله داشته باشد؛ مانند زکات که یک سال بعد اخراجش واجب می شود؟ در اینجا وجهی ندارد که الزاما با همان بیان اول، همه قید و قیود حکم را بیان شود.

نکته دیگری که اینجا هست این است که اطلاق گیری نسبت به همه فروض است. برخی فروض، تحققشان نادر است. در این گونه موارد، آیا ظاهر حال متکلم این است که تبصره های مربوط به حالات نادر را نیز در همان خطاب اول بیان کرده است. البته اگر وقت عمل برسد، باید بیان شود، ولی در بسیاری موارد وقت عمل متاخر است. به خصوص فروضی که در زمان تشریع، این فروض اساسا مطرح نبوده اند. به عنوان مثال برخی گمان کرده اند که زکات در غلات به این جهت در چهار قسم منحصر شده که در زمان نزول فقط همین ها متعارف بوده اند و مثلا برنج از این جهت ذکر نشده که متداول نبوده است (البته در روایات به خصوص مطلب اخیر اشاره و از آن پاسخ داده شده است، به هر حال بحث ما فرضی است). آیا اگر زکات در برنج که در عصر نزول اصل زکات به فرض نبوده واجب نباشد، شارع باید در خطاب همان عصر عدم وجوب زکات را بیان کند یا می تواند به بیان متاخر اکتفا کند روشن است که شق دوم صحیح است. مثال دیگر بحث مربوط به بحث حرمت مس نام خدا یا مصحف بدون طهارت و استثناء دراهم و دنانیری است که بر آن نام خدا یا آیه قرآن نقش بسته است. در زمان پیامبر چنین دراهم و دنانیری وجود نداشته است، حال اگر آیه "لایمسه الا المطهرون"، را مربوط به حرمت مس قرآن بدون طهارت بدانیم، آیا حتما استثنای فوق باید در کنار آیه ذکر شود؟

پاسخ سوال آشکارا منفی است، بلکه همین که این استثنا در کلمات معصومین (که وقت حاجت می باشد)، آمده باشد کفایت می کند. عملا هم این استثنا در روایات ما دیده می شود.

خلاصه این که ظاهر حال متکلم این است که با همان خطاب اول، تمام قید و قیود حکم را بیان می کند، در همه موارد صحیح نیست، بلکه چه بسا ظاهر حال متکلم در برخی موارد برخلاف هم باشد؛ چون معمولا بیان قید و قیود همراهِ دلیلِ اصل تشریع، سبب دشوار شدن فهم خطاب برای مخاطب می گردد. لذا حکمت اقتضا می کند که احکام به صورت تدریجی بیان گردد و همین امر چه بسا اصل تشریع موارد استثنا را هم به تاخیر بیندازد که در واقع از مقوله نسخ حکم می باشد.

به هر حال این که به طور کلی اصل را در مقام بیان بودن متکلم با شخص خطاب بدانیم، مطلب صحیح به نظر نمی آید. البته در بسیاری از موارد که سائلان سوال کرده اند، ظاهر حال مجیب این است که قید و قیود را در همین خطاب بیان می کند، مگر در موارد بسیار نادر و استثنایی باشد.